



## سخنی چند درباره پیرایش و گسترش زبان فارسی و گام‌هایی که در این راه برداشته شده است

سالیان درازست که ایرانیان را ، این شور و شوق بسرافناده تابنوانند لغات غیر فارسی را چه عربی باشد چه زبانهای دیگر ، از کالبد زبان فارسی تراشیده وجود آن را تا مرز توانائی از عوارض بپیرایند . خواست من از جمله « سالیان دراز » سالهای از بر آمدن آفتاب مشروطیت به این طرف و یا چندین سالی پیش از آنست ، زیرا در دورانهای قبل از مشروطه بار-زبان پارسی سنگینی تر بود و از حیث تکلف و تکثف از اندازه گذشته ، یعنی نحوهٔ تحریر و سبک انشای و ارتان مؤلفینی چون درهٔ نادره ، تاریخ معجم و ابواب الجنان کار زبان را بجائی رسانیده بودند که پاره‌ای از آن مکتوبات و مرقومات را دندان‌شکن می‌گفتند و کمتر کسی را توان آن بود که موضوعی را با آن اسلوب نوشته و از عهده بر آید یا آن گونه مقالات و رسالات را به صحت و سلامت بخواند و ذهنش نچساید . در واقع زبان خاص بود نه زبان عام .

روی این اصل روشندان باندیشه چاره سازی افتادند و از غرور ملی خود کمک گرفتند و پیا خاستند و تدریجاً اندیشه خود را روی کاغذ آوردند ، مثلاً مرحوم زین العابدین خان مراغه‌ای متولد ۱۲۵۵ هـ. ق در کتاب ابراهیم بیک خود چنین نوشته :

« باید ادبای ایران که در قلم و اظهار افکار با هنر هستند ، بعد از این حب وطن را نظماً و نثراً با کلمات واضح و عبارات ساده به خاص و عام تقدیم نمایند و مهیج و مؤسس و مشوق ساده نویسی شوند ... »

این فکر بتدریج اشاعه یافت و طرفدارانی پیدا کرد ، طرفداران بسی متمسب از قبیل شادروان میرزا آقا خان کرمانی که در اشتیاق وریشه یسایی و تبار شناسی زبان فارسی دست بلندی داشت و پدر بیشترین واژه‌های دیگر را هم فارسی میدانست ، از آن جمله : ژرمن را « کرمان » و قلمه را « کندار » دانسته و میگفت : قندهار مأخوذ از کندار است یا تغییر شکل یافته از آن یا فرضاً افراسیاب از « افراز آب » گرفته شده است . و در کتاب موسوم به « شائمان تاریخ ایران » خود چنین مینوشت :

ایرانیان هر چیز موخس و ترسناک را دیو می گفتند و بدان نیایش میبردند رفته رفته به « مهادیو » گرویدند و تمام دیوها را تابع آن « بزرگه دیو » دانستند ، تدریجاً مهادیو به مخا دیو تبدیل شد ، مخادیو هم به « خدیو » تغییر شکل یافت و در نتیجه واژه « خدا » از خدیو مشتق گردید ... بعد از او نیز بودند کسانی که در فارسی ناب دوستی افراط نموده و رگی نشان میدادند بمانند آن کس که استاد حکمت در ضمن بحث از نحوه فارسی نویسی سرکار سرگرد اورنگ در کتاب « سروده‌های بابا طاهر » که در شماره هشت مجله وحید بکار برده‌اند ، اشاره بدان افراد کرده و گفته‌اند : در این کار بعضیها بحد افراط و مبالغه رفته‌اند و تا بجائی که حتی اسامی عربی را به لهجه فارسی در آورده و بکار می‌بردند ، یکی از این آقایان کلمه « قریش » که نام قبیله عرب است بزبان نمی‌آورد و هر جا لازم بود بجای آن « کورش » میگفت

و سرانجام نام شخص خود را که محمد بود تغییر داده «ممد» می گفت و می نوشت و امضاء می کرد ...»

در پنجاه سال اخیر هر کسی از این قبیل پیدا شده پیرومکتبی بود که مرحوم ابوالقاسم آزاد مراغه‌ای آورده بوده است زیرا تقریباً او بود که نخستین گام را برداشت ... چگونگی آنست که او پس از سیر و سیاحت در ممالک خارجه به ایران آمد ، و مهنامه‌ای بنام «نامه پارسی» بنیاد نهاد و انتشار داد که در این گفتار بیشتر بکارهای ایشان خواهیم پرداخت و اساس مطلب ما را نتیجه کارهای او تشکیل خواهد داد ، چه ، او نخستین فرد اهل آذربایجان است که قدم در این راه گذاشته ، اینجانب از سال‌های قبل نام این مجله را شنیده ولی خود آن را ندیده بودم ، تا اینکه بمناسبتی مجلد يك دوره از آن بدستم رسید و معلوم شد : مهنامه مورد بحث روزیکشنبه یکم خرداد ماه سال ۵۳۱۵ باستانی برابر با هفدهم ماه هشتم تازی ۱۳۳۴ هـ. ق « یعنی ۵۸ سال پیش آغاز بکار کرده ، در صورتیکه دست تهی داشت و سرمایه‌ای جز ایمان و عقیده هر چه پاک‌قرش در بساط نبود ... این پاکی عقیده از اولین سخنان مؤسس آن که در نخستین شماره و تحت عنوان «سر آغاز» شروع کرده و براءت استهلال آن را «راز و نیاز با مادر میهن» قرار داده هویداست . در اینجا عین سخنان از دل برخاسته بنیادگذار مربوطه را که بسی دلنشین است می آوریم :

« ایران ، ای مادر مهربان ! ای نخستین و بهترین کشورهای جهان ای آرامگاه شاهان و کیان ، ای پرورشگه یلان و شیردلان ، ای سرچشمه هنرمندان و دانشوران ، ای گهواره دلیری و بینشی ، چه بوده‌ای ، چه شده‌ای ، چه خواهی شد ؟ .. کجا رفتند فرزندان آنی که ترا از جان شیرین دوست تر می داشتند و مایه سرفرازی بلندی نامت بودند ؟ ... »

بعد از روشن نمودن سبب بنیادگذاری « نامه پارسی » از اولین شماره و بطور ناگهانی وارد پیشنهاد کردن و معرفی نمودن واژه‌هایی می نماید ،

که تا آن روز سخت مهجور و از یاد رفته بوده است ، مانند :

«روایت» = «ترویج» . «شمارها درست» = «میلیاردهالیره» ، «پن»  
 اما . «داستان» = «تاریخ» . «هاوشها» = «اقوام» . «بر ماش» = «حسن» .  
 «واژه‌ها» = «کلمات» . «سره» خالص . «باستان» = «قدیم» . «سئج» =  
 وزن . «مهرک» = «کتاب» . «فرجادان» = «فضلا» . «فرهنگیان» = «ادبا  
 «جاور» ، «حالت یا حال» «فاداشت» = «ایراد» . «به گزینی» = «تنفید  
 ( اگر انتخاب معنی میکرد بجمای بود ) . «سوتام» = «ناقص (اگر کمداشت  
 را بموض ناقص معرفی میکرد بهتر بود «مان» = «زمان» . «نولها» =  
 «کلمات» . «شارستان» = «مملکت ( در صورتیکه کشور بهتر از آن است )  
 آنچه گذشت نمونه لغات بود . نمونه جمله بندیهای مجله «نامه پارسی»  
 بدینگونه بوده است : در میان هر برتن ، هر چیز در آغاز سوتام می شود ،  
 مگر بافا داشت و به گزینی ، آنهم بایای فرهنگیان است که آن را بنویسند  
 و به سرنامه فرهون ما بفرستند و دیگر داد خود راهزینہ شخصش با چندال  
 نکرده و آنان را به جاور خود گذارند . . ، که خواننده جملات بالاخیال  
 می کند با یک زبان خارجی دیگری سروکار دارد و یا نویسنده عبارات بالا  
 قصد خنداندن خوانندگان را داشته است . باید گفت کارانتشار «نامه پارسی»  
 بی تأثیر نمانده و کسانی را بدانگونه نویسندگی گرایش حاصل شده بوده  
 است ، چنان که در همان سال بتاریخ ۲۵ ربیع الثانی ۱۳۳۴ هـ . ق شخصی  
 بنام محمود دبیر حضرت ، به جد یا بهزل در روزنامه «ارشاد» فصلی از  
 گلستان شیخ سعدی را با زبان وشبوه «نامه پارسی» ترجمه کرده و نوشته  
 است اینک بخشی از آن بر گردان :

سپاس ایزد گرامی ، فر باره راست که فرمانبرداریش بایای فرهنگندی  
 و بسپاس اندرش فزونی رسته ، هر دمی که فرو می رود فزاینده جان است و  
 چون بر می آید روشنی بخش گوهر و روان ، پس در هر دمی دورسته هسته و بر  
 هر رسته سپاسی بایسته ، از دست زبان که بر آید ، کز پیمان آزادیش بدر آید ،

کرد ارتبار داد و کنید از آزادی و اندکی از بندگان سپاسگزارند ... الخ ، در آن زمان از کسانی که با نامه پارسی همکاری می کرده اند، یکی کمال مشیرزاده تبریزی بوده که اکنون کمال الدین بهشتی شناخته می شود و از دانشمندان آذربایجان است و مقیم مرکز و در باره ایشان در صفحات آینده صحبت خواهیم کرد، و دیگر شخصیت علمی که در زبان فارسی و ادبیات عرب و عجم وارد بوده و اکنون نیز در مسائل مربوطه به عرفان دریا را می ماند، آقای هادی حایری بوده که فعلاً در سن بالاتر از ۸۰ وجود و محضرش مورد استفاده و استفاضه دانایان و صاحبان و روشن روانان است.

ایشان که در آن زمان در سن جوانی بوده اند و با نامه پارسی همکاری می کرده اند بهیچوجه از رویه افراطی «نامه پارسی» پیروی نکرده و بلکه هر چه نوشته و سروده اند خارج از فهم عامه نبوده است یعنی سرودهای خود را بانوعی از فارسی ناب می ساخته اند که سهل الفهم بوده و هرگز واژه هائی را که مهجور و نامأنوس و دور از ذهن باشد بکار نمی برده اند، در نتیجه هر کسی آثار قلمی ایشان را مطالعه می کرده نیاز اینکه حتی در یک واژه به کتاب لغت مراجعه کند نداشته است، وای کاش مرحوم ابوالقاسم خان مراغه ای از رویه ایشان تبعیت کرده و خود را به آب و آتش نمی زده است. و اکنون خوشوقتم که نگارنده در همین جستجوی جویبار «نامه پارسی» به اقیانوس وجود ایشان پی برده ام که در باره آن مطالب سودمند زیادی در مجله وحید خواهیم آورد و قطعاً عنوان جداگانه ای خواهد داشت، چه آنکه فضایل ایشان در این مقاله که عنوان «پیرایش و گسترش زبان فارسی» به خود گرفته گنجایش ندارد، مگر اشارتی از کتابتی ....

باری از سخن دور نشویم که آن زمان از جمله کارهای حضرت «هادی» که در نامه پارسی آمده «سرود خزان» ایشان است و غزلی چند، و در تمامت آنها یک کلمه ای که ناشناس باشد وجود ندارد و همین سبب جالبیت آن است، حتی برای خود مرحوم ابوالقاسم خان آزاد ....، به طوری که قبل از چاپ «سرود خزان» در باره ایشان چنین می نویسد :

«سروده فرزند ارجمند ایران، یادگار دانشمند مه آباد و کیان ، فرزانه

نیک اختر، دانای فرزانه‌های خاور و باختر، دانشور زبانهای پهلوی و دری، استاد فرخی و عنصری، تیمسار میرزا هادی که در شماره هفتم ساله دمیدن «نامه پارسی» را در این دوسرود دوساوندی سروده و داد سخن داده است :

«آفرین بر روان این آزاد، که از او شد زبان جم آزاد» یعنی (۱۳۳۴)  
اما گوهر نایاب «سرود خزان» او این است :

باز شد پدید ، در جهان خزان ، شد تهی زبرگ ، شاخ گلستان .  
نوشکفته گل ، از میان باغ ، پشت پرده رفت ، کرد رخ نهان .  
راغ و مرغزار ، باغ و کوهسار ، گشته هر چهار ، بی گیاه و بار  
بهر این هزار ، بر سر چنار ، می کند هزار ، ناله و قفان  
چون بهار دید ، شد خزان پدید ، از میان باغ ، رخت بر کشید  
ریخت برگ بید ، همچو شنبلیله ، سوسن سپید ، گشت بی زبان  
داد از این سپهر ، کز ره ستم ، شادی همه ، بر زده بهم  
گرد دست او ، ناله سرگم ، از درون سنگ ، خون شود روان  
گشته بی نگار ، سر بر زمین ، خنده را شده ، گریه جانشین  
رفت از میان ، باد فرودین ، چیره شد بر آن ، باد مهرگان  
رنک و بو برفت ، از گل سمن ، شد نزار و زرد ، برگ نسترن  
وز هوای سرد ، خشک شد چمن ، آنچه بود پیش ، همچو پرنیان  
هر چمن که بود ، تازه چون بهشت ، ناگه از خزان ، تیره گشت و زشت  
کرده مرغکان ، از میان گشت ، دسته دسته رو ، سوی آشیان  
فاخته بسرو ، از نوافتاد ، زانکه نیست خوش ، زانکه نیست شاد  
ناله می کند ، ساری از نهاد ، چون هزار بست ، لب زداستان  
کن دلا شکیب ، زانده این سپس ، گریه جای گل ، رسته خار و خس  
زانکه در جهان ، بهره چکس ، شادی و خوشی ، نیست جاودان  
لاله گرفت ، دل نهاد باغ ، حای وی گرفت ، باده در ایاغ  
می به شیشه بین ، همچو گل بیاغ ، بیهوده مخور ، انده جهان  
سوسن از خزان ، گرشده تباہ ، در ترنج بین ، کامده پراه

سرخ گل کجاست ، تا کند نگاه ، سرخی رخ ، تار و ارغوان  
از بنفشه شد ، گرزمین تویی ، شد پدید باز به زوی بهی ، هم بر نکه و بوی ، هم بفر بهی ،  
کس نمی دهد ، همچو آن هم نشان

بر درخت بین سیب سرخ روی ، هر یکی بشاخ سرنگون چه گوی ،  
همچو آن بر نکه ، همچو آن بیوی ، کی بود گلاب ، در گلاب دان  
از میان باغ ، سوی خانه رو ، همنشین و یار با چفانه شو ، وزدهان  
نای ، صد نوا شنو :

راه خارکن ، راه خسروان

جام می بگیر ، از سمن بری ، یار مهوشی ، شوخ دلبری ، زن  
به چنگک چنگک

تا زهر دری ، سد سرود نغز ، آورد میان  
زنده باد رز ، تا که می دهد ، خوش کسی که سر ، در رهش نهد ،  
آنکه گر زلب ، در گلو جهد ، پیر مستمند ، ز آن شود جوان  
دختر رزان ، بر بگیر تنگ ، آنکه جان از اوست ، مست و عباد و  
شنگ

زنده را کند ، رخ چو گل بر ننگ ، مرده را دهد جاودانه جان  
خواهی ار رسی ، در جهان بکام ، کن برون ز سر ، نام ننگ و  
نام ، باده کهن ، نوش کن بجام یاد خاک جم ، کشور کیان

گر شد از ستم ، ملک جم بیاد ، گشت واژگون ، کاخ کیقباد ،  
به شود سپس ، دل بکن تو شاد ، زانکه کردگار هست مهربان .

لشکر خزان ، چونکه رونمود ، رفت نو بهار ، از میسانه زود ،  
گفت بیدرتک ، «هادی» این سرود ، بهر دوستان بردارمغان

این نوع شعر گفتن با فارسی سره که ملاحظه فرمودید ، آنهم در  
اوایل جوانی ، برای من جالب توجه بود . از گوینده آن پرسیدم آگاهیم  
دادند که خوشبختانه از نعمت حیات برخوردار است و معطلی دارد که دانشمندان

و دل آگاهان را جایگاه و شمع وجودش مر پروانگان و سالکان را پایگاه، از این روی آرزوی زیارتش بردلم نشست و آخر کار شوق دیدار ایشان عنان بسوی کوی علاء کشید و در امید برویم باز شد. «چشم بد دور مجلسی دیدم، روشن از نور حق نه از نیران»... و چون افتخار ملاقات نصیب آمد، گفته یکی از شعرای قدیم را زبان حال خود یافتم کمی گوید:

« آستین بر میفشاندم در سماع؛ دست یار آمد به دستم یللی،

و نیز چون تشرف چند باره شد و استفاضه تکرار یافت و هر بار بیشتر از بار نخست از نور شخصیتش مستنیر شدم و بسیاری از دانشوران را در محضرش سر بزیر دیدم، برایم مسلم شد که:

« همه سروها را بیاید خمید - که تا پای آن سرو بالا رود»

خواستم در باره مقامات علمی و ادبی و مدارات عرفانی آن حضرت شمه‌ای به نظر خوانندگان برسانم، ولی متوجه شدم که گریز از خودنمایی و رعایت خفص جناح که ایشان راست به هیچ گونه استطلاع و استفسار راه نخواهند داد و تازه اگر در توسل افرات شود و در کسب فیض اصرار و بالمآل اجازت دهند که مجملی از مفصل بمنوان جمله «معرضه» در میان این بحث آورده شود، خود کتابی خواهد شد که در اینجا گنجایش نخواهد داشت، مگر مختصری از نوشته دیگران بمنوان حاشیه و ذیل (۱) ذکر شود که خوشبختانه یکی از دوستان مجله ارمغان را برایم یادآور شد.

۱- مجله ارمغان در شماره ۸ سال ۱۳۰۹ شمسی در باره ایشان چنین

می‌نویسد: میرزا هادی متخلص به «هادی» یکی از فضیلهای معاصر و شعرای عصر حاضر است که علم و هنر را بوراثت و اکتساب اندوخته و در مکتب طبع و تربیت درس عشق و تجرد آموخته است. نیای وی سلطان شریعت آیت‌الله فی ارضه حاجی شیخ زین‌العابدین مازندرانی اعلی‌الله مقامه و پدر وی رهبر



\*\*\* باری دومین کسی که آنهم آذربایجانی است و درباره ( پیراستن و گسترانیدن زبان فارسی ) بالا افزاشنه و به آراستن آن همت گماشته و تا اندازه ای توفیق یافته شادروان سید احمد کسروی تبریزی است که دلیل موفقیتش گام بگام رفتن و بتدریج کار کردن بود که با همت مردانه پیش می رفت و از پا نمی نشست و بطوریکه تاریخ زندگانی او نشان می دهد از جوانی بدین کار دلبستگی داشته و حتی در نامه های قضائی و احکام اداری نیز واژه فارسی بکار

←  
 طریقت و برهان حقیقت، آقا شیخ عبدالله مدالله ظلله العالی است و در سنه ۱۳۰۹ قمری هجری متولد و علوم قدیمه و جدیده را در مدارس قدیم و جدید از اساتید فن مانند میرزا علی محمد حکمی اصفهانی و میرزا حسن کرمانشاهی و میرزا مسیح طالقانی و دیگران بخوبی فرا گرفته است . و علوم ادیبه را از ادبای معاصر خود مخصوصاً ادیب الممالک فراهانی که سرآمد امثال و اقرانست آموخته و مرحوم ادیب الممالک در اشعار خویش در اخلاق و آداب خجسته وی را گاه گاه تشویق و مدح فرموده و از آن جمله مسمطی است که در مجله ارمنان طبع شده و چنین آغاز می شود :

ای در طریقت عشق ، بر خلق گشته هادی - بدربالدور گردون ،  
 صدرا الصدور نادی - از بسکه حضرتت را ، بسوط شدا یادی - اندر بساط  
 فضلت ، گردون بود منادی . . الخ پس از اشعار مقامات ایشان را در روزات  
 معارف آن روز ، می نویسد: مؤلفات وی تا کنون عبارت از یک دوره اخلاق  
 جدید و قدیم و یک دوره فلسفه شامل کتاب معرفه النفس و منطق قدیم و حدیث و  
 اخلاق ما بعد الطبیعه مشتمل بر حکمت شرقی و غربی و نیز مجموعه مفصلی مسمی  
 به «تاریخ فلسفه و فلاسفه» از آغاز نمودار شدن بشر و عقاید مختلفه فلاسفه و حکما  
 از قدیم و جدید است که دایرة المعارف کامل بشمار می رود ، ایشان به حکم فضایل  
 اخلاق و فواضل علوم دارای طبع و جاذبه ارجمند است ، دیوان اشعارش در حدود چهار  
 هزار بیت است که در اخلاق و پند و اندرز و وصف طبیعت و مسائل فلسفی گفته و اشعار  
 سیاسی وطنی نیز دارد .

می برده و در این امر مورد مسخره همکارانش نیز واقع می شده است ، آن چنانکه در «زندگانی من» خود می نویسد :

گاهی شیخ اسدالله ممقانی در حیاط عدلیه مرا صدا می کرد و بسخریه می گفت : بیا ببینم بچه سید قدری از آن فارسیهای خشایارشاهی بگو و تابه خندیم ... با اینحال او نه از آن بیدها بود که با این بادها بلرزد ... تا اینکه تدریجاً جلو آمد و سال بسال نوشته هایش را از لغات عربی تخلیه کرد ، اگر کسی مقالات آن مرحوم را در مجله آینده دوره اول بخواند و با نوشته های سالهای بعدش مقایسه کند این پیشروی تدریجی را خواهد یافت ، تا اینکه از سال ۱۳۱۱ رسماً وارد عمل شد و گمهایش را بلند تر برداشت ، کتاب « آئین » او که در سال ۱۳۱۱ شمسی چاپ شد برداشت فارسی سره نویسی داشت نهایت هفتاد درصد آن کتاب فارسی ناب داشت . این همان کتاب است که در مصر بنام « الطریقه » بمربی چاپ شد و بعد به انگلیسی برگردانده شد و یک خانم آمریکائی زحمت ترجمه و پرداخت هزینه آن را بعهده گرفت ، و آئین دوم را بعد از آن نوشت که بالحنی راهنمایانه پیش آمده بود چنانکه گوید: « پروردگارا بنام تو آغاز می کنم ، و بیاری تو نیازمندم ، این راه بر من آسان گردان و مرا بر سخنی ها فیروزی بخشای که دلهای بندگان بدست تو است ... الخ » در سال ۱۳۱۲ مهنامه پیمان را آغاز کرد و در آن مهنامه بود که راه خود را مرتباً طی نمود ... همزمان با او مرحوم سیف آزاد برخواست و در روزنامه ایران باستان ، بدنبال کارا بوالقاسم آزاد افتاد و مثل او ازواژه های هندی نژاد ( دساتیر ) استفاده کرد و گاه خودش نیز واژهائی اختراع نمود چون « پاریز » بجای « تقدیم » یا « رونگر » بعوض « متوجه » ولی چون فارسی کاشته بود میوه ای بر نداشت ... بعد از او در حدود سالهای ۱۳۱۷ و ۱۳۱۸ مرحوم کلنل شمشیر وزیری همکار معروف شادروان کلنل محمد تقی خان ، با شهرت « سرهنگ پیغمبر » و با عنوان نبوت شروع بکار کرد و نام کتاب دینی خود را « نبی » گذاشت و سلامش را « خدا هست » برگزید . یکی از احکامش این بود که « هر گاه در رهگذری به زن آبستنی برخوردید آهسته

از کنار او بگذرید ، مبادا تنه‌اش بزنی و آزرده‌اش سازید ، کوه «حرایش» گلاب دره بود و در تغییر خط نیز عقیده داشت و خطی اختراع کرده بود در مایه خط لاتین و نامش را «نوپهلو» گذارده بود . اکنون نیز کسانی هستند که در این راه گام برمی‌دارند چه از دانشگامیان باشد و چه در بیرون آن مانند سرگرد اورنگ ، با آنکه آذربایجانی و زنجان‌ی است مع‌هذا چون در زبان پهلوی و اوستا وارد می‌باشد لذا دلبستگی شدیدی به این کار دارد کما آنکه تمامی سی و چند جلد تألیفات خود را با فارسی خالص نوشته و مینویسد و ترکیباتی نیز از خود دارد مثل « پای نوشت ، ریزه کاری » بجای صفحه و دقت ... مرحوم پور داود مدتی به وی رشک و رزید با او در افتاد و لیکن پاسخ شنید و بکنار خزید . بطوریکه در صفحات بالا اشاره رفت از علاقمندان به این کار یکی هم کمال الدین بهشتی تبریزی است که در سال ۱۳۳۴ شمس کتابی نوشته و نام آن را « یگانه راه » در تسهیل املاء زبان فارسی گذاشته و در آن کتاب برای راندن حروف عربی از زبان فارسی بحث مفصلی کرده و گفته است : چون راندن همه لغات عربی از زبان مشکل است و برخی از آنها روح فارسی پذیرفته که باید بماند و لباس فارسی پیوشد بهتر است به جای حروف هشکانه عربی حروف فارسی را بکار بریم ، مثلا ظلم و زده و ضرب را ( زلم و زره و زرب ) بنویسیم و عقیده دیگر ایشان این است که تا مقدور است بموض واژه‌های عربی ، واژه‌های فارسی استعمال کنیم ، همچون «رودگر» بجای نجار ، «بهشت» به جای «جنت» ، «خشمگین» بموض «قهار» ، گوینده به جای «متکلم» و از این قبیل .

نگارنده در چند ماه قبل کتاب «یگانه راه» ایشان را به خلاصه و به تفسیر در مجله امیه ایران آورده‌ام و بعد ضمن مطالعه کتاب پاسداران سخن تسألیف آقای دکتر مظاهر مصفا استاد دانشگاه متوجه شدم که ایشان هم در سال ۱۳۳۵ شمس نظیر حرفهای ایشان را زده و به‌الاوله در خلال حمله به افراطیون قدیم و جدید ، پیشنهاد کرده است که بعضی واژه‌ها را بدانگونه که تلفظ می‌شوند بنویسیم ، مثلا «مصطفی» را «مصطفا» «مثلا» (مثلن) «نتیجه» را «نتیجتن» بنویسیم . بهتر است که مقداری از عین نوشته‌های ایشان در اینجا آورده شود:

چرا حرف (ی) گاهی (ی) و گاهی «آ» خوانده می‌شود؟ چرا «لیلی» می‌نویسیم و «لیلا» تلفظ می‌کنیم؟ و یا اگر «مصطفی» بنویسیم و «مصطفی» بخوانیم چه می‌شود؟ چرا «خواهر» را «خاهر» تلفظ می‌کنیم؟ ضمناً از قول سید احمد خراسانی می‌گویید: معلوم نیست چرا بجه‌های ما در نوشتن اهلاء تا این حد رنج می‌برند، درحالی که بجه‌های عرب‌زبان چنین الزامی ندارند، زیرا آنان برای هر يك از حرفهای س - ص - ث - ت - ط - ز - ذ - ض - ظ - ع - غ - ق صوت خارجی دارند و در نوشتن از راه (صوت) راهنمایی می‌شوند و معنی کلمه را هم در تکلم از راه (صوت) تشخیص می‌دهند. بیچاره بجه‌های فارسی‌زبان که حروف فوق را یکسان تلفظ می‌کنند ولی باید آنها را از راه ارتباط با جن و پری و گاهی به تصادف درست بنویسند، این تفکر آقای سید احمد خراسانی در من گرفته و پیش خود اندیشیدم: اگر در فارسی از حروف س - ص - ث (س) و از ت - ط (ت) و از ز - ذ - ض - ظ فقط (ز) انتخاب کنیم چه خواهد شد؟ (عین حرفهای بهشتی را تأیید می‌کند) یعنی اگر همچنانکه تلفظ می‌کنیم بنویسیم دچار چه بلائی خواهیم بود؟ به من می‌گویند: اگر «صابر» را صابر، بنویسیم، شنونده از آن معنی «شکبیا» را درک نخواهد کرد، می‌گویم وقتی می‌گوئیم «ثمر» به معنی (میوه) و «سمر» به معنای حکایت که هر دو را يك جور در ایران تلفظ می‌کنیم، شکل کلمه را در خارج به همدیگر نشان می‌دهیم؟ ... « از مقدمه پاسداران سخن .

\*\*\*

گفتم در میان این افراد که در پیراستن زبان فارسی گام برداشته‌اند، موفق‌تر از همه شادروان کسروی است و دلیل موفقیت آن قدم به قدم رفتن و در مدت ۱۴ سال نوشتن و در معرض افکار خوانندگان گذاشتن و علوم زبان دانستن و در اشتقاقیات وارد شدنش بود، زیرا او علاوه بر چندین زبان که می‌دانست از زبان ارمنی هم بی‌اطلاع نبود و از آن زبان هم بهره‌برداری می‌کرد. عاقبت کار را بجائی رسانید که اگر زبان او، زبان همگانی نشد برای همگان

نیز نامفهوم نماند ، و حتی خودش با آن زبان کتابهای متعددی تألیف کرده که در میان آنها کتابهای علمی هم وجود داشت (۱) ، زبان کسروی اگر چه جهنده و رقصنده نیست ولی فشرده و صیقل یافته است ، در آن زبان نمی توان با کلمات بازی کرد یا مطالب شاعرانه نوشت و حکایات و قضایا را با طول و تفصیل آورد و پر حرفی کرد ، ولی می توان اندیشه و سخن را کوتاه کرد و از عهده برآمد . هنگامی که برای نخستین بار «انگیزه» را به معنی سبب و علت بکار برد مورد مسخره واقع شد ولی اعتنا نکرد تا آنجائی که واژه بالا جا افتاد و در ذهنها نشست اکنون از بهترین واژهها بشمار می رود . هنر دیگر آن مرحوم این بود که در دلها رمیدگی بوجود نمی آورد ، یعنی مثل ابوالقاسمخان آزاد مراغه ای نبود که به جای ناقص ، ناگهان «سوتام» را به کار برد ، بلکه اگر او نیاز به لغت فارسی به عوض «ناقص» داشت آن را «کمی و کم داشت» می نوشت ، یا فرضاً می خواست جمله «جدید الاحداث» را به فارسی سره بنویسد ، واژه «نو پدید» را عرضه می داشت که ذهنها از پذیرفتن آن ابا نداشتند . کسروی در عوض جمله «کتابهای لغت» واژه «فرهنگها» را بکار می برد و حال آنکه آزاد مراغه ای آن را «مهرک نولها» معرفی می کرد و خواننده را دچار زحمت می نمود ، کسروی در نظایر امر مثل «غافل گیر» را «بغفته و غفلته» می نوشت ؛ «ناگهگیر» و «بیک ناگاه» که کم سوادترین خوانندگان آنها را می فهمیدند .

در زمانهای گذشته بعضی مسائل بوجود آمده که جنبه رسمیت پیدا کرده و شکستن آن رسم از هر کس ساخته نیست . در زبان نیز موضوع «سماعی» بودن آن مانند یک اصلی به «قیاسی» میدان نمی دهد. یعنی اغلب اهل اطلاع معتقدند که اصولاً «زبان سماعی است» نه «قیاسی» ولی کسروی گوشش به این حرفها بدهکار نبود و به بت شکنی می پرداخت تا توانست از «قیاسیات» و «قرینه سازی» فایده هایی به زبان برساند ، از پسوند ها و پیشوندها ، بهره های فراوان ببرد فرضاً از پوشاک و خوراک «آموزاک» و «گسترک» و «چاپاک» را روان گردانید ، عقیده دیگر او این بود که هر یک از واژهها باید یک وظیفه داشته و یک بار معین و معلوم را بکشند . دانشمند را به اشخاص

« عالم » اختصاص می‌داد ، « دانشور » را به اشخاص « فاضل » ، از قرینه « پاد زهر » کلمه « پاد آواز » را معرفی می‌کرد . یا می‌گفت : وقتی در زبان فارسی « خشکید » هست « ترید » چرا نباشد ؟ همچنین به جای « رمان نویس » واژه « افسانه‌نویس » را می‌آورد و « داستان‌نویس » را به‌صرف دیگری می‌رسانید در فارسی نویسی نیازی به استعمال کمک فعلها نداشت و نمی‌خواست به‌جای « زارید » بگوید « زاری کرد » .

این کارها و دهها نظیر آن باعث شده که اوزبان فارسی را رویا و رسا گرداند ، در اینجا چند سطری از نوشته خود او را می‌آوریم :

« می‌گویند : کلمه‌های عربی که در زبان فارسی به‌کار می‌رود ، زبان را وسیع می‌گرداند ، می‌گویم فزونی واژه‌های يك زبان یا به‌گفته شما « وسیع بودن » آن يك چیز سودمندی نمی‌باشد ، آری از دیده سخن‌بازی سودمند است و يك کسی به آسانی می‌تواند قافیه یا سجع درست گرداند ، ولی از دیده روانی زبان زیانمند می‌باشد ، يك زبان زنده و نيك ، توانا باید بود ، و توانائی بافزونی واژه‌ها نمی‌باشد ، توانائی يك زبان با آن می‌باشد که به‌هنگام نیاز واژه‌های نوینی از آن پدید توان آورد و هر معنای نوینی را با آن توان فهمانید ، دوباره می‌گویم : زبان يك چیز روپائست و توانائی آن این است که خود شاخه دواند و برگه بیرون دهد ، کسانی که می‌خواهند در آمیختگی واژه‌های بیگانه را مایه نیکی و بزرگی فارسی‌شمارند داستان ایشان ، داستان آن کسی است که شاخه‌ها را از جنگل ببرد و به درختی باریمان بیندد و این را مایه بزرگی آن درخت شمارد . »

\*\*\*

اینک در پایان مقال نمونه‌هایی را نشان می‌دهیم که نشان دهنده راه تدریجی اوست :

در سال ۱۳۱۱ در « آئین یکم » می‌نویسد : ابزار عوض شده جنگه بجاست . . . اگر موضوع پیشرفت بشر را از نظر فنی میکائیک و شیمی و دیگر فنون بسنجیم راستی استادان اروپائی هنرهای شگفتی نموده‌اند ولی اگر از دیده سودوزبان جهان بنگریم دعوی پیشرفت پاره‌ترین سخنی است . . .

به طوری که ملاحظه می شود چند لغت عربی در سطور بالا وجود دارد . . . اما در اواخر سال ۱۳۲۰ سخن رانی که در سومین جلسه حزب « آزادگان » در منزل مرحوم حاج رضا جورا بچی نموده ، با آنکه در حرف زدن لغات عربی بیشتر استعمال می شود مع هذا لغات عربی نسبت به سابق کمتر شده است :

« . . . در چنین هنگامی که بایستی همه افراد توده غم کشور را خورند و هر کس خود را برای کوشش در راه کشور و جان بازی آماده گرداند ، هر گروهی به کار زشت دیگر برخاستند ، به جای آنکه همه متانت نشان دهند ورشته آرامش را نگسلند بدین سان به آشوب و هرج و مرج پرداختند اینها دلیل است که در این توده يك آرمان عمومی نیست ، هر گروهی برای خود راه و آرزوی دیگری دارند . « عربی کمتر شده ، در سالهای بعد تحت عنوان « يك دین و يك درفش » می نویسد : . . . ای پروردگار ، تو رازنهان دانی ، تودانی که مرا جز خرسندی تو آرزویی نیست و جز پشتیبانی تو تکیه گاهی نه ، ای پروردگار بر آفریده ناتوانت ببخشای و مرا در این راه رستگار فرمای نام تو بلند باد ای پروردگار جهان . . . « می بینیم که غیر از « تکیه » بقیه فارسی است . مخصوصاً در کتاب « ور - جاوند بنیاد » زبانش کاملاً سره و صیقل یافته است و بیشتر از این در این باره حرف نمی زنم ولی يك نکته مهم را ناگفته نمی گذارم .

پایه هائی که کسروی گذارده بود ، یا جاده بزرگی که او احداث کرده و کوییده بود ، در بعد از شهریور ۱۳۲۰ مورد استفاده روشنفکران واقع شد یعنی جوانان مستعد و ترقی خواه در آن جاده راه افتادند و آن را از سادگی مطلق بیرون آورده و زینت دادند و در نتیجه زبان فارسی رونق گرفت و چهره نمود و رو به تکامل نهاد ، یعنی اگر يك نوع خشکی از نظر گاه روش کسروی در نشر احساس می شد یا در آثار وارثان قدما يك

نوع کهنگی و ناهنجاری به نظر می‌آید بکلی دیگر گونه گشت. اجازه بدهید بی آنکه تقیه بکنم بگویم که نویسندگان و شاعران و هنرمندانی که به احزاب مترقی جذب شده بودند و مخصوصاً همه استعدادهای بزرگ در نویسندگی و شاعری در یکی از آن احزاب بلمیده شده بود همانها به شکوفندگی زبان پرداخته ، نظم و نثر را حیات نوینی بخشیده و به جلوه درآوردند ، می‌توان گفت : توانایی و زیبایی که امروز نثر فارسی به خود گرفته نتیجه کار آن گروه از مستعدان بوده و می‌باشد زیرا قبل از آن تاریخ کتابی که نظیر « شکنجه و امید » و « حاجی آقا » باشد نوشته نشده بود ، نوآوری‌هایی که نویسندگان انتشارات آن گونه احزاب داشتند ، تا آن زمان سابقه‌ای نداشته است و بلکه آن گروه از نویسندگان روشن دل بودند که پایه‌گذارهای پیشین کسروی را دست مایه کار خود قرار داده و به زیبایی زبان افزودند ، که امروز نویسندگان چیره دستی خوشه چیمان آثار آنان می‌باشند و اگر امروز خواسته باشیم نمونه آنگونه نثرهای دل‌انگیز را نشان بدهیم ، باید به سراغ مجلاتی چون « شیوه » و نظایر آن برویم و امیدوار باشیم که زبان فارسی رو به بهبود است . . .